انگار سال‌ها بر ما گذشته است

گفت‌وگوی «جوان» با مادران ۳ شهید خوزستانی در آستانه چهلمین روز حادثه تروریستی اهواز

صغری خیل‌فرهنگ

در آستانه چهلمین روز حادثه تروریستی اهواز با مادران سه شهید این حادثه به نام‌های حسین ولایتی‌فر، محمد طاها اقدامی و یونس پورجلو به گفت‌وگو نشستیم تا از حال و هوای خود در ۴۰ روز گذشته بگویند. شهدایی که اگرچه سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس متولد شده بودند، اما درست در سالگرد همان روزی به شهادت رسیدند که دشمنان ایران اسلامی، جنگ هشت ساله را به کشورمان تحمیل کردند. دیدن تصاویر و فیلم‌های مادران این شهدا در روز تشییع، آدم را به یاد مادران شهدای دفاع مقدس می‌اندازد. از این رو با طوبی جدیدالاسلام مادر شهید حسین ولایتی‌فر، فاطمه خدادوست، مادر شهید چهار ساله محمدطاها اقدامی و نازبیگم بایستی مادر شهید سرگرد پاسدار یونس پورجلو همکلام می‌شوم و از روزهای دلتنگی‌شان می‌پرسم.

۱ دیگر ندارمش

فاطمه خدادوست، مادر محمدطاهای ۴ ساله

محمدطاها پسری فوق‌العاده مهربان و احساسی بود. بیشتر ساعات شبانه‌روز کنار هم بودیم. چهار سال بیشتر نداشت، با هم بازی می‌کردیم، برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون را با هم می‌دیدیم، سؤال‌ها و معماهای کتاب‌های کودکانه را با هم جواب می‌دادیم. او هم در پختن شیرینی به من کمک می‌کرد، خلاصه خیلی به من وابسته بود. گاهی به شوخی می‌گفتم آنقدر به من می‌چسبی که میترسی نکند مادرت را بدزدند! برای همین این چند روز که طاهایم کنارم نیست انگار سال‌ها بر من گذشته است. هنوز نمی‌توانم باور کنم که دیگر او را ندارم، نمی‌توانم باور کنم دیگر صبح از خواب بیدار نمی‌شود تا بیاید و با خنده سلام بدهد، دلتنگش هستم، خیلی دلم می‌خواهد بار دیگر بغلش کنم و ببوسمش.

پای تیر خورده دارم

این پای من که تیر خورده، از انگشتان فاقد حرکت و حس است. الان همسرم پیگیر درمان پای من است. با توجه به اینکه در شهر ما امکانات درمانی لازم موجود نیست، مجبوریم روزانه برای پیگیری امور درمانی به شهر اصفهان مراجعه کنیم. امیدوارم که از لحاظ جسمی سلامتی کامل خود را به دست آورم تا به یاری خدا در کنار همسر آرامش روحی و روانی هم به خانواده ما برگردد. امیدوارم بتوانم ادامه‌دهنده راه دردانه شهیدم باشم.

دعوت از مردم برای حضور در مراسم

برای محمدطاها در شهرهای مختلف ایران مراسم گرفتند که از اعلام همدردی مردم قدرشناس ایران تشکر می‌کنم. ما هم در نظر داریم بعد از آمادگی مزار محمدطاها در محله سیدالصالحه خاتون با همکاری و همراهی مسئولان و مردم در استان اصفهان مراسمی در سطح ملی برگزار کنیم که همین جا از طریق روزنامه شما از همه مردم ایران برای شرکت در آن مراسم دعوت به عمل می‌آورم. البته ما در سوم آبان که سالروز تولد محمدطاها بود هم مراسم ویژه تولد برایش گرفتیم.

۲ کودکی مظلوم و صبور

طوبی جدیدالاسلام، مادر شهید حسین ولایتی‌فر

حسین پسر خیلی خوبی بود و به من و پدر بزرگوارش احترام زیادی می‌گذاشت. همیشه در نبودش از برادرش محسن می‌خواست که مراقب من باشد. چهار فرزند دارم، حسین فرزند آخرم بود و علاقه خاصی به حسین داشتم. من شرایط خیلی سختی را برای بزرگ کردن و تربیت فرزندانم داشتم. حسین از همان دوران کودکی مظلوم و صبور بود، خیلی ساده‌پوش و مرتب بود. یک خاطره از سادگی شهید برایتان بگویم، چند روز قبل از شهادتش او را دیدم که شلوار شش جیبی که همیشه به تن داشت پوشیده است. آن را در آب رنگ می‌انداخت تا فرسودگی ظاهرش کمتر نمایان شود، سؤال کردم چرا شلوار تازه نمی‌خری؟ نگاهی به من کرد و گفت: نمی‌خواهم اسراف شود، هزینه‌اش را به جای خودم برای نیازمندان صرف می‌کنم، من می‌دانستم که حسین بخشی از حقوق ماهانه خود را صرف فقرا می‌کند. او همیشه ظاهری مذهبی و پوششی ساده داشت و در مسائل شرعی بسیار مقید بود و به شدت از غیبت و تمسخر دیگران ناراحت می‌شد، به اقامه نماز اول وقت مقید بود، نماز شب و نماز صبحش ترک نمی‌شد. دائم در راه مسجد و منزل بود.

زیاد به زیارت مزار شهدا می‌رفت

قبل از شهادتش با من برای اعزام به سوریه صحبت می‌کرد و دنبال جلب رضایت من بود. او همیشه از شهادت سخن می‌گفت. بارها به مزار شهدا می‌رفت، من وابسته حسین بودم، تحمل دوری و از دست دادن حسین برایم سخت بود.

خاطره دیگری از شهید برایتان بگویم، چند روز قبل از شهادتش به من گفت: مادر این مسیر و راه سیدالشهدا(ع) چراغ می‌خواهد، اگر من شهید شوم روز قیامت شما با حضرت زهرا (س) ملاقات می‌کنید، اشک در چشم‌هایم حلقه زد. به من چند کتاب در مورد وصیت و زندگینامه شهدا معرفی کرد که از زبان مادران شهدا بود و گفت اینها را مطالعه کن. علاوه بر من حسین با پدرش هم رابطه دوستانه و خاصی داشت. در انجام کارها خیلی به او کمک می‌کرد و علاقه خاصی به پدرش داشت.

فعال اقتصاد مقاومتی بود

محسن برادر بزرگتر حسین قبلا وارد سپاه شده بود و به او افتخار می‌کردم که به هدفش رسیده است. حسین نیز با الگو گرفتن از برادرش و فعالیت در کارهای اقتصاد مقاومتی به استخدام سپاه پاسداران درآمد. حسین از همان آغاز ورود به سپاه و رفتن به دوره آموزشی کمتر دیده می‌شد. حال و هوای عجیبی به خود گرفت، کم‌حرف شد، عشق به شهادتش دو چندان شد، هر دو فرزندم به خاطر مشغله کاری و مأموریت‌های متفاوت، کمتر در جمع خانواده حاضر می‌شدند. دلتنگی‌هایم بیشتر می‌شد، فقط روزهای تعطیل که می‌دانستم دور هم جمع می‌شویم، غذای مورد علاقه حسین را تهیه می‌کردم، او بسیار کم خوراک بود. بار آخری که برایش ناهار تهیه و سفره را پهن کردم، حسین بلند شد و سفره را رها کرد. رفت و وضو گرفت و گفت اول نماز بعد از غذا.

پیرو سیره شهدا بود

حسین از دوران نوجوانی حرف از شهادت می‌زد، از ۱۵ سالگی شروع به مطالعه کتاب‌های مربوط به سیره و زندگینامه شهدا کرد. سعی می‌کرد طوری رفتار کند که من وابسته‌اش نشوم، مدام التماس دعای شهادت داشت. من هم به عنوان مادر، حس مادرانه داشتم و از اینکه فرزندم آشکارا دم از مرگ و شهادت می‌زد، همیشه استرس داشتم. او را با سختی بزرگ کرده بودم، دوران کودکی تصادف سختی داشت که خدا او را دو بار به من داد. برای حسین منزلی مسکونی آماده کرده بودیم که ازدواج کند و سر و سامان بگیرد. بارها می‌خواستیم برای او به خواستگاری برویم اما اجازه نمی‌داد. می‌دانستم دلیل خاصی دارد و به برادرش گفته بود من را با ازدواج وابسته کسی نکنید. گفته بود بگذارید به هدفم برسم، چه زود هم به هدفش رسید.

وقتی خبر شهادتش را شنیدم، به‌یکباره کل خاطرات کودکی‌اش جلوی چشمانم ظاهر شد.

لبخند بر لب داشت

خدا را شاکرم که به من لیاقت مادر شهید بودن را عنایت فرمود. به شهادت پسرم افتخار می‌کنم، او به آرزویش رسید اما خیلی دلتنگ نگاه و صدایش هستم. از خدای متعال طلب صبر می‌کنم. روزی که پیکر حسین وارد شهر شد، برادرش پیشانی بند یاحسین(ع) و یا زهرا(س) را بر پیشانی و سینه او بست. لبخند بر صورت حسین مشخص بود، همانجا حسین را تقدیم و هدیه کردم به سیدالشهدا(ع) و حضرت زینب(س). ان‌شاءالله راه فرزند شهیدم را با صلابت ادامه می‌دهم.

انتقام سپاه از تروریست‌ها خوشحال کننده بود

من هم همچون تمام مردم ایران از انتقام سپاه پاسداران از تروریست‌ها خوشحال شدم. خون پسرم باعث شد تا تعدادی دیگر از دشمنان نظام جمهوری اسلامی به هلاکت برسند و علی‌اکبر و ابوالفضل‌های دیگری لبیک‌گویان آمادگی خود برای جهاد در راه خدا را اعلام کنند. ان‌شاءالله به زودی زود بچه‌های سپاه پاسداران پرچم اسلام را با فرماندهی رهبر عزیزتر از جانم به دست صاحبش امام زمان (عج) بسپارند.

روزهای دلتنگی‌ام است

هر روز که می‌گذرد از نبود حسین بیشتر دلتنگ می‌شوم. خیلی دوست دارم عازم سفر کربلا شوم تا با زیارت حرمین شریف به آرامش بیشتری برسم. با گذشت این روزها هر چند دلتنگ فرزندم هستم اما با دیدن دوستان هم‌مسجدی و هیئتی‌اش که این روزها آماده حرکت به کربلا هستند یاد حسین می‌افتم و جای خالی فرزندم را می‌بینم. در پایان باید عرض کنم خداوند متعال به هر کسی لیاقت شهادت نمی‌دهد، شهیدان گلچین‌شدگان خداوند هستند. بهترین‌ها را خدا به عرش می‌برد، عزت می‌دهد، آبرو می‌دهد، به جایگاهی هجرت می‌کنند که در شأن آنهاست. وقتی به مزار شهدای دزفول می‌روم می‌بینم که روی مزار شهدا با قلم‌مو و رنگ، اسامی شهیدان پررنگ شده و جایگاه شهدای گمنام بازسازی و نورپردازی شده است. اینها کارهای حسین است که در روزهای آخر حتی گاهی شب‌ها هم کنار شهدا می‌خوابید تا کارها عقب نیفتد، یادگاری‌هایی است که از فرزندم برایم مانده است.

۳ جلب رضایت والدین

نازبیگم بایستی، مادر شهید سرگرد پاسدار یونس پورجلو

یونس پسر کوچکم بود. بچه‌ای باهوش و با استعدادی بود. هیچ تکبری نداشت، به غریبه و آشنا احترام می‌گذاشت،. هیچ وقت باعث رنجش خاطر من و پدرش و حتی خواهرها و برادرهایش نشد. همیشه دنبال جلب رضایت من و پدرش و دیگر اعضای خانواده‌اش بود، خیلی حرف گوش کن بود. با شوخ‌طبعی‌اش فضای خانه را شاد می‌کرد. گاهی که مریض‌احوال بودم، لباس‌هایم را می‌شست و کارهای خانه را انجام می‌داد. هر وقت من یا بابایش مریض می‌شدیم تحمل نداشت، دنبال دکتر و درمان ما بود. حتی هر کدام از برادرها و خواهرهایش کاری داشتند یا مشکلی داشتند، هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. برای بچه‌های آنها وقت می‌گذاشت، آنها را به پارک و تفریح می‌برد، برای آنها خرید می‌کرد، مثل آنها بچه می‌شد و با آنها بازی و سرگرمشان می‌کرد. مرخصی‌هایش را طوری تنظیم می‌کرد که کمک‌کار پدرش باشد یا وقتی ما به کمک او نیاز داشتیم بتواند پیش ما باشد. به پدر و مادر شهدا خیلی احترام می‌گذاشت و هر کاری می‌توانست برای آنها انجام می‌داد.

مشکی‌پوش امام حسین (ع) بود

ماه محرم مشکی‌پوش امام حسین(ع) بود. حضور در مراسم عزاداری‌ها و سینه‌زنی‌هایش ترک نمی‌شد. اواخر شهریور سال گذشته یعنی همین موقعی که امسال شهید شد، من و خواهرهایش را به پابوس امام رضا(ع) برد. همزمان مراسم تشییع شهید حججی در مشهد هم بود، برای طفل کوچک شهید حججی خیلی گریه کردم. یونس در آن چند روز که مشهد بودیم، تنهایی می‌رفت زیارت. روز تشییع شهید حججی وقتی برگشت چشم‌هایش کاسه خون شده بود.

رفیق صمیمی‌اش برای ما تعریف کرد که شب قبل از شهادتش خیلی دلش گرفته بود. گفت برویم بیرون یه دوری بزنیم، بعد گفت برای من مرثیه و روضه حضرت رقیه را بگذار تا گوش کنم. مداحی که تمام شد شروع به تفسیر آن کرد. گفت امام حسین از روز تاسوعا خارهای کربلا را جمع می‌کرد که روز اسارت پای حضرت رقیه (س) روی خارها نرود. پسرم امام حسین(ع) را خیلی دوست داشت.

یونس می‌آمد همه خوشحال بودیم

همیشه نظرم به درگاه خدا بود، توکلم به خداست، بچه‌ام هدیه خدا بود و حالا هر چه خدا صلاح دانست، همان شد. اینکه پسرم شهید شد شاکرم، افتخار می‌کنم در راه امام حسین(ع) شهید شد. پسرم نان حلال پدرش را خورد، لیاقتش شهادت بود، یکی دو سال پیش هم خواب دیدم شهید می‌شود، اما من مادرم، بچه‌ام را خیلی دوست داشتم، دلتنگش می‌شوم. هر هفته را روزشماری می‌کردم تا آخر هفته شود و او به خانه بیاید. وقتی می‌آید غذایی که دوست داشت درست می‌کردم. من مریض احوال هستم، یک کلیه من سالم است، مشکل قلبی و فشار خون دارم، زانوهایم ساییدگی شدید دارد اما وقتی یونس می‌آمد و بقیه بچه‌ها جمع می‌شدند، از ذوق و شوقی که داشتم مریضی‌هایم یادم می‌رفت. وقتی از اهواز حرکت می‌کرد به خواهرهایش می‌گفت به پدر و مادر نگو که من در حال آمدن هستم تا نگران جاده و من نشوند تا خودم به خانه برسم. برایش پیراهن و کت و شلوار دامادی گرفته بودیم تا بعد از ماه محرم و صفر دامادش کنیم.

راه پسرم روشن بود، می‌خواستم شأن لباس پاسداری‌اش را حفظ کنم. می‌خواستم بگویم راه پسرم را ادامه خواهم داد. راه ما راه حضرت زینب(س) است. یونس من در لباس پاسداری ادامه‌دهنده راه شهدا بود، نباید بگذاریم خون شهدایمان پایمال بشود.

همیشه برای رهبری دعا می‌کنم

بیشتر اوقات در خانه ما مجالس اهل بیت(ع) و روضه‌خوانی برقرار است. همین تاسوعای امسال هم مجلس داشتیم که یونس و همه بچه‌هایم هم حضور داشتند. همیشه در این مجالس روضه سه دعا داشتم. اول سلامتی امام زمان(عج) و رهبر عزیزمان، بعد سرافرازی ایران و نابودی دشمنانش و بعد هم عاقبت بخیری و سلامتی و عاقبت بخیری فرزندانم. در کنار تابوت پسرم هم همین دعاها را کردم، پرچم اسلام الان دست رهبر انقلاب است. اگر ایشان نبودند معلوم نبود چه بر سر کشور می‌آوردند.

آماده فداکاری هستیم

یونس و امثال یونس استعدادها و ظرفیت‌هایی هستند که ما باید در جاهای مهم‌تر مثل فتح قدس از آنها استفاده کنیم، این حادثه تروریستی را حتی باید در مجامع بین‌المللی هم پیگیری کرد. البته در ایران اسلامی خانواده‌های شهدا آمادگی فداکاری بیشتر را هم دارند. پوشیدن لباس رزم شهید یعنی ما ایستاده‌ایم و دنباله‌روی شهدایمان هستیم.

مسئولان به وعده‌ها عمل کنند

درخواستی هم از مسئولان کشور داریم که اتفاقاً دغدغه شهید عزیز ما هم بود و همیشه از این مسئله دردمند بود و آن اینکه مسئولان به مشکلات و نیازهای مردم نجیب خوزستان رسیدگی کنند و به وعده‌هایی که می‌دهند سریع عمل کنند. دشمن از همین مشکلات زیست‌محیطی و بیکاری و بی‌آبی جهت جذب عناصر سست پایه تلاش می‌کند، باید به این مردم شریف که در تمامی شرایط سخت پای انقلاب و نظام ایستادند خدمت کرد تا کورسوی امید دشمنان ما به ناامیدی کامل تبدیل شود. خوزستان به تعبیر حضرت امام دینش را به انقلاب ادا کرد و همچنان در این مسیر خواهد بود و اینگونه حوادث هم آنها را در این راه مصمم‌تر می‌کند، همانگونه که در مراسم پر شکوه تشییع این شهیدان آن را با صدای رسا به جهانیان اعلام کردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۰۵

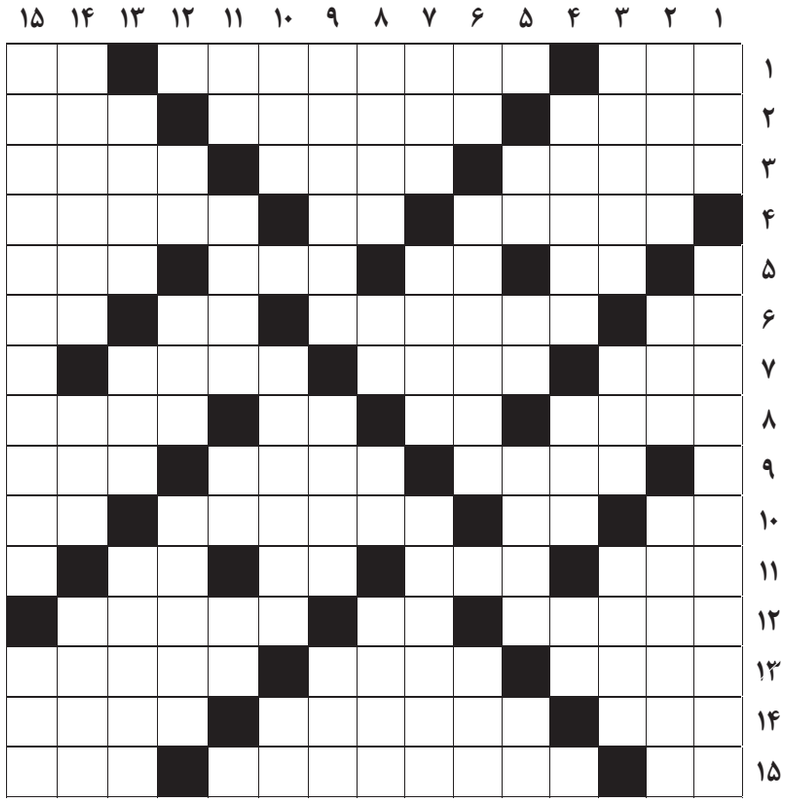

از راست به چپ

■ ۱- خواب- اقدامی خداپسندانه که جان بیماری را نجات می‌دهد- از گروه‌های خونی ■ ۲- شاعر می‌گوید نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی- نوعی حرکت نمایشی با توپ- پاسبان ■ ۳- القای امری از جانب خداوند در دل انسان- تیر دروازه- سنگ طلق ■ ۴- فرزندان- ماه تمام- بین المللی ■ ۵- همسایه تهران- گرفتنی سربزنگاه- سائل- نی نازک ■ ۶- مایه حیات- مالدار- تلخ- پسوند شباهت ■ ۷- دارو- تیم فوتبالی در لیگ جزیره- شکل و قیافه ■ ۸- شبیه و همتا- عدد منفی- مرغ می رود- سعی ■ ۹- پرحرف- نمره عالی- قیم ■ ۱۰- یک و یک- چاشنی سالاد- ساختمان مخصوص استقبال از مهمانان در فرودگاه- حرف همراهی عرب ■ ۱۱- پنهانی- خمیازه- معاون فراری هیتلر- آخرین نت ■ ۱۲- ژانر سینمایی مرتبط با کابوی، هفت تیر و اسب- منقار کوتاه- نوعی شعر ■ ۱۳- رود مقدس آلمانی‌ها- اتحادیه فوتبال اروپا- عروسک لباس‌پوش ■ ۱۴- خونبها- روحانی دوره ملی شدن صنعت نفت- لوح فشرده ■ ۱۵- چوب خوشبو- پایتخت هلند- خروس مازنی

از بالا به پایین

■ ۱- قلمه درخت- کنایه از بی چیز و گرسنه بودن ■ ۲- خانه ساحلی- تابلوی نقاشی- خطایی فوتبالی ■ ۳- نامدار- راه فاضلاب- آینده ■ ۴- سنگ نمک- پرستار- رود فرانسوی ■ ۵- بنده و شما- رها- سهل- ناچیز ■ ۶- شامل همه- ترمومتر- گل خوشبو ■ ۷- دخان- کیسه شکارچیان- پاورقی ■ ۸- گاو مقدس مصریان- گرد نشده- آش- مشرکان ■ ۹- کمک‌کننده- فلز مایع دماسنج- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا ■ ۱۰- مشک- سیاست نژادپرستی- حرف انتخاب ■ ۱۱- او- شاعری معروف به خاتم‌الشعرا- ضمیر مخاطب- سپس عربی ■ ۱۲- ابر غلیظ- لباس- گوریل در گویش قدما ■ ۱۳- آشکار- دنباله- صندلی دندانپزشکی ■ ۱۴- پول کاغذی- درد و رنج- متحدالقول ■ ۱۵- کتابی از شیخ حرعاملی، محدث قرن یازدهم- جد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۹	۵		۲				
		۲		۹	۳			
	۳						۶	۲
۶		۸	۳					
			۴	۵				
							۲	۴
						۶		۷
۱	۲	۶					۵	
			۵	۴				

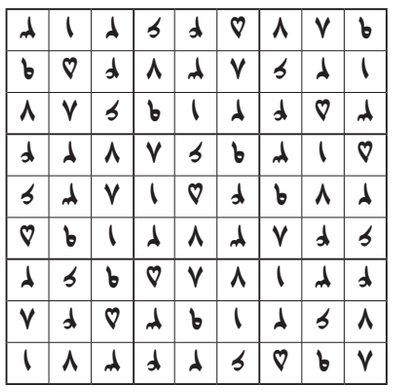

جدول کلمات متقاطع
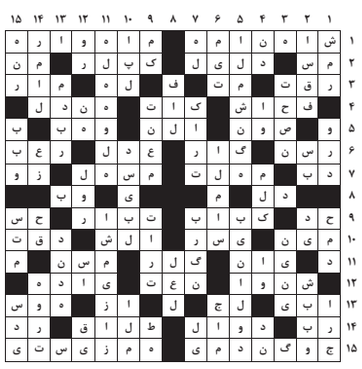
پاسخ جدول شماره ۵۵۰۴